

مردمان خوب این دیار - اسفند ۹۲



دیروز از قزوین به سمت تهران سوار ماشین کرایه سمند رنگ بادمجانی شدم

وقتی رسیدیم از راننده خواهم کردم کرایه اش را بیشتر کنه ، من را تا دفترم ببره و من و منی کرد و قیمت بالایی پیشنهاد داد و منم تشکر کردم و پیاده شدم

همچین که پیاده شدم دید آی فون مادرمده ام را جا گذاشته ام تو ماشینش !

یک آقا و خانومی را در میدون آزادی دیدم و ماجرا را بهشون گفتم و دمشون گرم که از من نگران تر شماره ام را گرفتند به این امید که راننده یا مسافر جدید برداره و جواب بده ؛ دو دفعه اول رد تماس شد !!! بعدش رو تماس برام پیامکی اومد که خودم تو تنظیمات واسه تماسهای وسط جلسه تنظیم کرده ام :
با شما تماس خواهم گرفت !

خیلی حالم خراب شد! نا امیدانه آخرین تماس را گرفتیم که برداشت ؛ گفتم بابا من بلد نیست با این گوشیهای لمسی کار کنم و هی دگمه های اشتباه میزدم و مسافرام را پیاده کرده ام و برگشته ام همونجایی که پیاده ات کردم

رفتم همونجا و اومد گوشیم را بهم داد و ازش خواهم کردم من را ببره مقصدم و تو راه صحبتهای جالبی کرد که یکبار به خاطر کیف دستی مسافر کرمانشاهش که اشتباهی جا مونده بوده تو ماشینش برگشته از قزوین به کرمانشاه و کلی خاطرات جالب داشت

به احترام آقای هادیان که راننده خطی بود ولی خط اصلیش آسمانی بود